

أَنَا الْحَقُّ وَخُداوند جاستیس

بی هویت ۲

درخشیدن را انجام بده در همین روزهای تاریک ، آن ابر پر رنگ که می گویی ابر نبود دودِ تَلُخُ بود و من نا جوانمردانه موتورهای دودی را روشن گذاشتم هر روز به این فکر می کنم که موتورهای روشن چه طور دودهای تَلُخُ را سَرُ هَمُ بِنَدی می کنند. من امروز من را گناهکار محکوم به خوردنِ تِکِه‌ای از موتور می کنم. تو هر روز بعد از من رویِ آسمان را با آبِ تمیزِ بَرِاقُ کن بقیه‌ی آبش را هم روی سنگِ شناسنامه‌ام بریز و یاد کن که چگونه آن ابر پر رنگی که می گویی ابر نبود ، آن ابر پر رنگی که می گویی ابر نبود ، آن ابر پر رنگی که می گویی ابر نبود ، آن ابر پر رنگی که می گویی بعضی اوقات ابر نبود ، آن ابر پر رنگی که ابر نبود ، آن ابر ، ابر نبود ، آن نبود ، من هم نبود ، تو هم نبود.

پس تو هر روز روی آسمان را با همان پارچه‌ی نَمِ داری که من به روی چشمانِ من را خیس نگه می داشتم تمیز گردگیری کن و آبِ آن را روی گلدانِ بالای شناسنامه‌ی سنگی‌ام بریز. گل ریشه دارد ، ریشه‌اش از کَفِ گلدانِ در زمین فرو می رود ، خاطرَتِ جَمعِ باشد که من آنجا تنها نیستم، ریشه هست.

نوید دزاشیبی

۹۱/۱۱/۱۹

۲۲:۵۵ شب